شبیه زندگی

دیدار با امیر عزتی ،پزشک

اسمش دکتر است، درآمدش به اندازه سلمانی

سام فرزانه
Sam.farzaneh@gmail.com

هفت سال ونیم طول می کشد تا یک دانشجوی پزشکی درسش راتمام کند وبعد هم اگر پسر باشد باید دو سال خدمت سربازی را انجام دهد تا سرانجام بتواند سرکار برود. بعد باید کلی دوندگی کند و بخت یارش باشد تا در تهران یا یکی از شهرهای بزرگ بتواند مطبی داشته باشد. حالا اگر هر روز سر کار برود، می تواند درآمدی به اندازه یک سلمانی مردانه داشته باشد؛ برای هر ویزیت که ده دقیقه وقت می گیرد، دو هزار و پانصد تومان.

دوران رونق کار پزشکی گذشته است و حالا پزشکان جوان باید خواب درآمدهای آنچنانی را ببینند. یا اگر بخواهند که آن را در بیداری ببینند، ناگزیر باید برای گرفتن تخصص امتحان بدهند و بین چهار تا شش سال دیگر درس بخوانند تا بتوانند متخصص شوند و حالا در سنی نزدیک سی و دو سالگی می توانند وارد بازار کار شوند و امیدوار باشند که کارشان سکه شود.

این دورنمای ناامید کننده را یکی از دانشجویان تخصص بیماری های عفونی برای ما ترسیم می کند. گفت وگو می کنیم با امیر عزتی پزشک عمومی و دانشجوی تخصص بیماری های عفونی در دانشگاه شهید بهشتی.

«از هر بچه ای که می پرسی می خواهی چه کاره شوی می گوید که می خواهد دکتر بشود. آن هم به خاطر پز اجتماعی و اقتصادی آن است. اما به نظر من دیگر این حرفه مثل سابق نیست و پزشکان یکی از محروم ترین اقشار جامعه هستند. البته محروم به نسبت مهارتی که کسب کرده اند و مدت زمانی که برای کسب این مهارت صرف کرده اند.»

تکان دهنده تر از همه این هایی که تا به حال خواندید، این بخش است: «درآمد بیشتر پزشکان عمومی به نسبت خط فقر پایین تر است.»

پز عالی، جیب خالی

قبول دارم که این میان تیتر اغراق آمیز است، اما کم و بیش واقعیت دارد. حداقل درباره پز اقتصادی حرفه پزشکی واقعیت دارد. اما می توان گفت که درباره پز اجتماعی آن هنوز می توان به پیشوند دکتر بودن افتخار کرد.

امیر عزتی به این هم با دیده تردید نگاه می کند: «اگر مردم پزشک ها را تحویل می گیرند برای این است که فکر می کنند می توانند بعد از جانب ما به چیز بهتری برسند.»

کمی به شوخی کمی هم جدی می گوید: «ما دو بار با دکتر بودنمان حال می کنیم. یکی در سال های اول حضورمان در دانشکده است که همه به هم دکتر می گفتیم، یکی هم بعد از مرگ که روی اعلامیه هایمان می نویسند، دکتر فلانی.»

به اینها اضافه می کنم که در زمان خواستگاری هم این مدرک به کمکش می آید. اما عزتی در جواب می گوید که تنها اگر خانواده دختر ندانند که پزشکان وضع خوبی ندارند، چنین عنوانی در جلب نظر خانواده دختر مؤثر است.

این تصورات باطل هم زاییده فیلم ها و سریال های تلویزیونی است: «در همه سریال ها و فیلم ها، پزشک ها آدم هایی تصویر می شوند، که یک دستشان در جیبشان است و مدام در حال خرج کردن هستند.»

باز هم صد رحمت به تهران

باز هم صد رحمت به تهران، اگر نه پزشکی که بخواهد در شهرستان کار کند نمی تواند به اندازه پزشکی که در تهران مشغول است درآمد داشته باشد. اما خب باید این را هم اضافه کرد که تأسیس مطب در تهران نیازمند داشتن شرایطی خاص است که البته راحت به دست نمی آید و شامل حال همه نمی شود.»

متخصص ها اوضاع بهتری دارند ولی به آن شکلی که تصور می شود، نیست: «تا یک متخصص بیاید و در کارش جا بیفتد زمان می برد. متخصصان جوان هنوز با مشکلات دست و پنجه نرم می کنند.»

باید جا بیفتی. درست مثل قرمه سبزی

برای جا افتادن باید تحمل داشت. مثلاً چقدر؟

«مثلاً ده سال بعد از فارغ التحصیلی از تخصص دیگر باید راه افتاده باشیم. یعنی مطبی داشته باشیم که دخل و خرج کند و از متوسط جامعه درآمد بالاتری داشته باشیم.»

مطب شلوغ یکی از نشانه های راه افتادن وضع اقتصادی یک پزشک است. حالا این سؤال پیش می آید که مطب های شلوغ به خاطر کم بودن متخصص در رشته ای خاص است یا آنکه به خاطر آن است که مردم عادت ندارند به مطب های خلوت سر بزنند.

«همین دومی. مثل هر سیستم اقتصادی دیگر تبلیغات خیلی در آن مؤثر است. بیشتر آنها که مطب های پری دارند، بیش از آنچه که به توانایی های آنها ربط داشته باشد، به خاطر تبلیغی که روی آنها شده و نامی که دارند، مریض ها به آنها مراجعه می کنند.»

موفقیت یک پزشک در افکار عمومی هم بیشتر روی نام آوری پزشکان اثرگذار است. مثلاً پزشکی که بیشتر مریض هایش احساس بهبودی کنند می توانند امیدوار باشند که نامشان در میان مردم بپیچد: «یا پزشکی که وزیر است یا رئیس دانشگاه مریض های بیشتری دارند، به اینها می توان اضافه کرد، پزشکانی که در بیمارستان های دولتی کار می کنند.

پزشک ها نمی توانند مانند سایر خدمات تبلیغ کار خود را بکنند. اما می توانند لیستی از خدمات خود را در آگهی هایشان منتشر کنند. اما پزشکی که در تلویزیون به عنوان استاد یا متخصص حاضر می شود، می تواند برای خود نامی دست و پا کند.

آقای دکتر سرم درد می کنه. چه کار کنم؟ برو پیش پزشک

«همین که فلان پزشک بتواند در رسانه های گروهی بزرگ حاضر شود و نامی از او در این رسانه ها بیاید، برای آن پزشک تبلیغ شده است.» یعنی ما هم برای عزتی تبلیغ می کنیم؟ «نه بابا. من را که کسی نمی شناسد. مطب هم ندارم. منظورم بیشتر پزشکانی هستند که در تلویزیون و رادیو حاضر می شوند.»

البته عزتی زیاد با برنامه های پزشکی رسانه ها میانه خوبی ندارد. فکر می کند که این برنامه ها جایی برای پرسیدن سؤال های کلی و شنیدن جواب های کلی است.

«شما هیچ وقت نمی توانید مشاوره تلویزیونی را با مشاوره ای که پزشک به بیمار جلوی دستش می دهد، مقایسه کنید. وقتی تلفنی صحبت می کنی ارتباطی بین مریض و پزشک ایجاد نمی شود.»

اطلاعاتی که پزشک در این برنامه ها دریافت می کند، آن قدر کلی است که حتی عزتی نمی تواند تشخیص دهد که آن پزشک درست تشخیص داده یا خیر.

مشکلات اختصاصی، راه حل های عمومی

برخی از مشکلات این رشته مخصوص به خودش است. مثلاً اینکه «شما همیشه با آدم هایی ارتباط دارید که علاوه بر همه مشکلاتی که همه ما در این کشور داریم، بیمار نیز هستند. شما هم موظفید که به او کمک کنید.»

عزتی می گوید که «هیچ قانونی برای حمایت از پزشکان و پرستاران در این زمینه ها وجود ندارد.»

او همچنین می گوید که یک پزشک خوب برای بیمارانش ناراحت می شود و برای آنها غصه می خورند: «تنها دلخوشی این پزشکان این است که درد مریض کم شود.» این غصه مریض را خوردن باعث می شود که بسیاری از پزشک ها دچار بیماری افسردگی شوند: «این از ویژگی های رشته ما است که همیشه با درد و رنج مردم در تماس هستند. هیچ کس با دل خوش پیش دکتر نمی رود. اما خیلی ها با دل خوش می روند، گل فروشی یا جاهای دیگر.»

برای اینکه این اندوه فراوان از بین برود دکترها می توانند تحمل کنند. برخی هم که تحملشان تمام می شود بنا به برخی از نتایج نظرسنجی ها، به اعتیاد رو می آورند: «وقتی شما فشار زیادی به عده ای می آورید که امید به زندگی کمی دارند، هیچ بعید نیست به این مواد مخرب رو بیاورند. هر چند که خودشان بیش از همه به عوارض این مواد آگاه هستند.»

«سوءاستفاده از هر موادی یک نوع واکنش است در مقابل ناکامی. وقتی احساس ناکامی در مقابل تحریکات دردناک می کنیم، بعید نیست از این کارها هم بکنیم. البته همه اینها که گفتم توجیه است. ما می دانیم که این کارها اشتباه است، اما اگر بخواهیم که به کسی کمک کنیم باید شرایط او را ابتدا درست بشناسیم.»

آرزوی همه کنکوری ها

قبل ترها یعنی زمانی که عزتی کنکور داده، امکانات کمک آموزشی برای کنکور برای بچه های تهرانی بیش از بچه های شهرستانی بود. اما حالا در همه شهرستان ها کلاس کنکور هست.

«از هر نظر ببین بچه های تهران و شهرستان فرق است. اما حالا بچه های تهران هم محرومیت هایی می کشند. مثل فشار مالی. اما امکانات آموزشی در تهران بیشتر از شهرستان ها است.»

«البته من در تهران نبودم، که بدانم شرایط در تهران به چه شکل بوده است. اما در ارومیه که من درس می خواندم، کلاس کنکور نبود. فقط مهم این بود که چقدر درس می خوانیم.»

عزتی دبیرستان را در مدرسه تیزهوشان درس خوانده است. برای همین نیاز زیادی به دورخیز برای قبول شدن در رشته پزشکی نداشته است. اما کسانی که در مدارس معمولی درس خوانده اند، باید تلاش زیادی می کردند تا بتوانند در رشته پزشکی قبول شوند.

«با این حال من سال آخر را خیلی خوب درس خواندم. بعد از آن سال من هیچ وقت به آن اندازه درس نخواندم. به هر حال سخت ترین مرحله زندگی هر کسی است که بخواهد با درس خواندن زندگی خود را تأمین کند.

کسانی که ریاضی نمی دانند

ریاضی هم یکی از دروسی است که دانش آموزان برای قبولی در رشته پزشکی باید برای کنکور بخوانند. اما مهارت در این درس تأثیر زیادی در قبولی آنها ندارد.

«دکترها چون با مسائل علمی برخورد دارند، نباید ریاضی برایشان زیاد سخت باشد. اما ریاضی زیاد در درس های ما جایی ندارد. پزشکی بیشتر با عمل و شواهد علمی کار دارد.»

آیا محاسبه غلط زمان بندی بین مریض های یک پزشک می تواند، دلیلی بر ندانستن ریاضی نزد پزشک ها باشد؟

«اینها مشکلی است که در همه بخش ها هست. اما در پزشکی به چشم می آید. شما چندبار برای سوار شدن به هواپیما با تأخیر روبه رو شده اید؟ یا برای سوار شدن به اتوبوس و قطار. اینجا هم مثل سایر بخش های خدماتی از این مشکلات هست.»

حرف حق جواب ندارد. بریم سراغ آنچه که یک پزشک می بیند.

در چشمان پزشک

همه ما بنا به شغلی که داریم در کوچه و خیابان هر چه که به شغلمان ربط داشته باشد را با دقت نگاه می کنیم. آیا یک پزشک هم در خیابان متوجه امراض مردم می شود؟

«پزشکان تصویری از یک آدم نرمال در ذهن دارند و اگر کسی با این تصویر مغایرت داشته باشد، به چشم ما می آید. ما از مردم عادی بیشتر متوجه این چیزها می شویم. اما تا ضروری به نظرمان نیاید به کسی چیزی نمی گوییم.»

«من هم پیش آمده که به مردم بگویم این کار را بکنید یا آن کار را نکنید. مثلاً یک بار در یک جای شلوغ پدر و مادری نوزادشان را آورده بودند. من هم به آنها توصیه کردم که یا این بچه را به جاهای شلوغ نیاورید یا اگر این کار را می کنید، پنبه در گوش بچه فرو کنید.»

کار نکنید، درس بخوانید

دانشجویان تخصص نمی توانند کار کنند و موظف هستند هر روز در بیمارستان باشند و یک شب درمیان هم باید سر کشیک باشند و برای این کار یک صد هزار تومان در ماه درآمد دارند.

«عمده بار بیمارستان های دولتی بر پشت زرینت ها و انترن هایی است که کار می کنند.» رزیدنت دانشجوی تخصص و انترن دانشجوی پزشکی عمومی است.

پسرها برای اینکه به دوره تخصص راه پیدا کنند باید دو سال بعد از دوره عمومی به سربازی بروند و بعد از یک امتحان درصورت قبولی سر کلاس های تخصص بروند.

بعد هم اگر شهرستانی باشند باید سه نفری در خوابگاهی سه در چهار سر کنند.

از پدرها به پسرها

«ایده آل های پدر و مادر، معلمان و اقوام بر کودکان اثر می گذارد و آنها را به سمت همان آرزوهای پدر و مادرها سوق می دهد.» برای همین نمی توان گفت که پزشک شدن فردی آرزوی خودش بوده یا پدر و مادرش.

اما گاهی پزشک شدن یکی از افراد خانواده منجر به پزشک شدن بقیه جوانان خانواده نیز می شود.

نگفتم ریاضی پزشک ها خوب نیست

می خواهم بدانم که پزشک شدن امیر چه اثری بر خواهر برادر های او گذاشته است. از او می خواهم به من بگوید که چند نفر خواهر و برادر هستند.

«من بچه دوم هستم. ما کلاً چهار نفریم. که سه نفر از من کوچکتر هستند.»

چند لحظه ای با هم محاسبه کردیم تا بالاخره معلوم شد که ایشان دو تا خواهر و برادر از خودش کوچکتر دارد.

برادر کوچکترش دامپزشکی می خواند و خواهر کوچکترش تحصیلات دانشگاهی ندارد. خدا را شکر که پزشک بودن او را برای بچه های کوچکتر الگو نکرده اند.

هفته هفت روزه:

جبران غرور شکسته

سحر طلوعی

حال هوا اصلاً خوب نیست. آدم نمی داند با خودش چتر ببرد؟! کلاه آفتابی بردارد؟! خلاصه مانده ایم سفیل و سرگردان. از اوضاع و احوال هوا که بگذریم می رسیم به پیکان. نرسیده باید خداحافظی کنیم. چرا که پیکان هم موزه ای شده. البته موزه که چه عرض کنم، همین دیروز بود که یک مدل ۵۳ جوانان گوجه ای تمیزش را دیدم انگار تازه از تنور درآمده بود و داشت وسط میدان هفت تیر مسافرکشی می کرد. به هر حال خط تولید پیکان هم بسته شد و ما هر چه پولمان را جمع کردیم نتوانستیم، یکی اش را بخریم، اشکالی ندارد، باز هم جمع می کنیم شاید صاحب یک رنو مگان شدیم! بعد از پیکان، نوبت به والیبال می رسد. این نوجوانان والیبالیست حسابی کولاک کرده اند. امیدواریم هوای مسابقات قهرمانی نوجوانان آسیا همچنان کولاکی باقی بماند.

واکنون مشروح اخبار:

نامزدی

اخبار انتخابات و کاندیداتوری در روزنامه ها غوغا می کند. همینطور که روزنامه ها را با احتیاط و تحت تدابیر شدید امنیتی ورق می زنیم (می ترسیم پاره شوند، باور کنید ایراد از جنسشان است وگرنه ما که با زیاد از حد نیرو مصرف نمی کنیم)، می رسیم به این خبر: «ثبت نام یک دختر ۱۸ ساله در انتخابات ریاست جمهوری». ما همچنان که از این همه اعتماد به نفس او در حال تعجبیم، یک سؤال هم ناخودآگاه به ذهنمان خطور می کند که کاملاً به صورت ناخودآگاه آن را می پرسیم منتها قبلش باید یک توضیحاتی بدهیم. در قانون اساسی سن رئیس جمهور یک خصوصیاتی دارد. پس هر کس که ریاضی اش خوب باشد می داند ۱۸ با ۴۰ خیلی فرق دارد، بنابراین آیا یکی از وظایف رئیس جمهور رعایت قانون اساسی نیست؟

دانشجویی (۱)

۲۴-۳۱ اردیبهشت ماه هفته خوابگاههای دانشجویی است اما از آنجا که دانشجویان اهمیت چندانی در همه زمینه ها دارند و اصلاً رکن رکین آینده علمی و فرهنگی کشور هستند. این است که هیچ خبری یا گزارشی در این زمینه در روزنامه های صبح و عصر نمی بینیم. گویا این هوای کسل کننده بهاری همه را به خواب عمیق فروبرده. البته خوب که روی اسم خوابگاه تأمل می کنیم (این هم از آن کارهایی است که گیگاه بلدیم انجام دهیم)، به این نتیجه می رسیم:

۱- چون خوابگاه محل خوابیدن است، بنابراین تهیه گزارش از خواب دانشجوها نمی تواند جذاب باشد چرا که همواره با فیزفیز تختها و خروپف آنهایی که رویش خوابیده اند همراه است.

۲- البته امروز که داریم این مطلب را می نویسیم ۲۸ است و تا ۳۱ اردیبهشت حالا حالاها مانده، احتمالاً روزنامه ها گزارشهایشان را گذاشته اند برای روز جمعه...

دانشجویی (۲)

همانطور که صفحات روزنامه ها را بالا و پایین می کنیم بلکه خبری، گزارشی مربوط به جوانان پیدا کنیم. ناگهان می خوانیم، دانشجویان قزوین به رئیس جمهوری نامه نوشته اند تا مرگ ۸۰ دانشجوی دانشگاههای قزوین را که بر اثر تصادفات و حوادث جاده ای صورت گرفته، پی گیری کند. اما از آنجایی که دیگر مرگ و میر جاده ای، چپ کردن اتوبوس، سقوط هواپیما، ترکیدن قطار، تقریباً جزیی از زندگی روزمره ما شده و اگر روزی این اخبار را در رسانه ها نبینیم، تشنویم و نخوانیم به شدت احساس کمبود مرگ و میر می کنیم، به دانشجویان عزیز قزوینی توصیه می کنیم، بی خیال نامه شوند و بگذارند زندگی روال عادی خود را پی گیرد.

ورزشکاری (۱)

ببینید من اصلاً اگر در مورد ورزش ننویسم، می میرم. پس بی خود غرغر نکنید و خبر را بخوانید... «مهدی حاجی زاده در جام علی اله ضربه فنی و در نهایت حذف شد.» البته این خبر در ادامه خبر حذف مجید خدایی و سروژن نرسیدن مسعود مصطفی جوکار است. می دانم اتفاق خوشحال کننده ای نیست. اما خب دیگر، چند وقتی است کشتی گیران دست به دست هم داده اند، حماسه پشت حماسه خلق می کنند و مثل مایه کتلت روی تشک وامی روند. حالا ایراد از تخم مرغش است یا تشک نمی دانم ولی در صحنه های بین المللی ورزشی کلاً چشممان به این دوسه تا مدال کشتی خوش بود که از قرار معلوم بی خود خوش بود. خوشی اندازه دارد و گویا دورانش سرآمده....

ورزشکاری (۲)

خبر بالا که حسابی حال همه را گرفت. اشکالی ندارد. این خبر را بخوانید تا این به آن با آن به این درشود. هادی ساعی که دیگر احتیاجی به معرفی ندارد! «قهرمان قهرمانان ایران درسال ۸۳، بهترین تکواندوکار جهان و قهرمان جهان در سال ۲۰۰۵ وغیره»، به عنوان مربی تیم ملی تکواندوی استرالیا انتخاب شده است، که جای بسی افتخار دارد. لازم به ذکر است چند وقتی است دوستان تکواندوکار جبران حماسه آفرینی های کشتی گیران را می کنند و چینی شکسته غرور ایرانی ها را بند می زنند.

حرص آوری

بعد از خواندن این خبر در روزنامه و البته شنیدنش از تلویزیون، کلی حرص خوردیم. عجله نکنید. آدم که برای حرص خوردن اینقدر هول نمی زند! «صدام در زندان خاطرات می نویسد و هر روز گریه می کند». نمی دانم خاطرات آزیر قرمز، صدای انفجار خمپاره شصت، خانه های آوار شده، دست و پاهای پرت شده و بدنهای ته که شده، جایی در کتاب خاطرات آقای دیکتاتور دارد یا نه؟ اما اگر می شد عکس جانبازهای شیمیایی و خاطرات یک دهه آوارگی بچه های خوزستان، کردستان، ایلام، کرمانشاه و... را می دادند به او تا ضمیمه کتابش کند، خوب بود. هر چند که دل ما باز هم خنک نمی شود. من نمی دانم چرا بعضی ها وقتی دچار over dose می شوند، مادام العمر همینطور می مانند...

کتاب

تا به حال به این فکر کرده اید وقتی جلوی دوربین تلویزیون از افراد می پرسند «شما در روز چند ساعت مطالعه می کنید؟ طرف با اعتماد به نفس فراوان می گوید تقریباً دو ساعت». اما نمی دانم چرا کارشناسان آمار سرانه وقت مطالعه به ازای هر ایرانی را فقط دو دقیقه اعلام می کنند. احتمالاً کارشناسان آمار ما در کودکی دچار ترس از ریاضی شده اند و پایه این درسشان همچنان ضعیف است. کاملاً احتمال ندهیم و فکر نکنیم بهتر است. بگذریم. فقط این را بگویم جدیدترین، تازه ترین کتاب از مجموعه کتابهای هری پاتر با نام هری پاتر و شاهزاده دورگه چند وقت دیگر وارد بازار کتاب ایران می شود. بی خود قیافه آدم های روشنفکر را نگیرید که «ما و هری پاتر!!!!» خودم می دانم بعضی هاتان اگر شبها حداقل ده صفحه با جناب جادوگر و بقیه شخصیتها همراه نشوید، خوابتان نمی برد.

سینما

اهل فیلم و سینما که هستید؟ نه؟!! خدا وکیلی پس شما اهل چی هستید؟ حرف ورزش که می شود، غرغر می کنید، سراغ سینما می روید، دماغهایتان را می گذارید گلاسرتان و قیافه می گیرید. می خواهید اهل سینما باشید یا نباشید، در هر صورت این خبر را بخوانید بد نیست. «نیکی کریمی با اولین فیلم بلندش به نام یک شب، در جشنواره کن شرکت می کند. ضمن آرزوی موفقیت برای او امیدواریم دوربین طلایی که چند سال پیش نصیب سمیرا مخملباف شد، امسال نصیب او شود. در ضمن این را هم بگویم، فیلم ساختن تنها بخشی از فعالیتهای نیکی کریمی است. او کتاب ترجمه می کند، شعر دکلمه می کند، بازی می کند و... یعنی واقعاً روی تنبلها گه نشد؟ خدایی اش این روی بعضی ها چطوری کم می شود؟

بدون شرح!

«فراخوان نخستین جشنواره عکس با موضوع زن، آب و برق».

یک پیشنهاد

موزه ای برای سینما

هفته گذشته، هفته موزه بود. روز چهار شنبه هم بیشتر موزه ها برای بازدید رایگان بودند. اگر سری به موزه ها نزدید، اشتباه محض کردید. حالا خیلی خودتان را ناراحت نکنید. هنوز چندان دیر نشده است. این هفته وقت بگذارید و بروید؛ دیدن موزه های مختلف. موزه جواهرات، پول، هنرهای معاصر، آبگینه، فرش و ... البته موزه سینما.

خیلی وقت نیست که این موزه در محل باغ فردوس افتتاح شده است و در همین مدت، برنامه های مختلفی را در دستور کار خود قرار داده از جمله گردآوری و انتشار چندین جلد کتاب سینمایی، راه اندازی باشگاه فیلم و برگزاشت شخصیت های سینمایی. موزه سینما می خواهد سوم خرداد ماه که روز تولد عزت الله انتظامی است، برگزاشتی برای این استاد برگزار کند.

راه رفتن در سرسرای موزه سینما (که خانه یکی از شاهزاده های قاجار بوده است) عالمی دارد. انگار تاریخ سینمای ایران را مرور می کنی. از فیلم دختر لر گرفته تا فیلم های جدیدی که از کشورهای مختلف جهان و در جشنواره های گوناگون جایزه گرفته اند.

در این موزه می توانید خاطرات کودکی تان را هم با عروسک هایی که در سینما و تلویزیون دیده اید، زنده کنید. و همین طور ماسک هاولباس هایی را ببینید که در سال های قحطی فیلم و سریال برتن هنرپیشه های مورد علاقه تان در سریال های تاریخی دیده اید.

ساختمان موزه هم که جای خود دارد. اتاق های تودر تو و باغ سبزی که عمارت در آن واقع شد، بسیار چشمگیر است. البته خیابان های اطراف موزه، جای پارک ماشین نیست و اگر آنقدر وضعتان خوب است که با ماشین شخصی این ور و آن ور می روید، پس زحمت خرید کارت پارک را هم تقبل کنید و برای یکی دو ساعت بازدید از موزه، پانصد تومان خرج اتومبیلتان کنید.

چیزی برای امروز

بحران اعتیاد اروپا را به سرحد جنون رسانده. قاره ای که از جمعیت پیرخود رنج می برد و نیاز به نیروی کار دارد، اندک نیروی جوانش را هم با اعتیاد از دست می دهد. این چالش در کشورهای اروپای شرقی (بطور خاص لهستان) شکل تلخ تری به خود گرفته است. در ده سال گذشته درصد بالایی از جوانان لهستانی به ماده مخدر ارزان قیمتی به نام «کامیات» معتاد شده اند که از هروئین گرفته می شود. دولت لهستان علت اعتیاد جوانان کشورش را در مسائل روانی می داند: مثلاً بیماران مبتلا به ایدز برای کاستن از اندوه خود به کامیات پناه آورده اند. ازسوی دیگر افسردگی حاصل از دوره اشغال لهستان توسط نیروهای کمونیست هم در این بحران بی تأثیر نبوده است. این عکس را «اد کاشی» در حدود ده سال پیش در یکی از شهرهای لهستان شکار کرده. هوشمندی و تلخی این تصویر در آنجا است که پیرمرد شکسته را سرحال تر از جوان امروز نشان می دهد. در پس زمینه زنی با نگاه نگران می گذرد. چشم های او نشان می دهد او از اعماق فاجعه خبر دارد اما سرعت قدم هایش به ما می گوید او هم هیچ کاری نخواهد کرد.